

دوستان ناباب!

کتاب‌هایی که باید از برنامه مطالعه کودکان حذف شوند

شاره

می‌دانم شما مقاله‌ها و مصاحبه‌های بسیاری را در باب توصیه به کتاب خواندن خوانده‌اید یا حتی نوشته‌اید. چه کسی در اینکه کتاب خواندن از ما آدم بهتری می‌سازد شک دارد؟ اما راستش را بخواهید، بعضی کتاب‌ها همیشه هم یاران مهربان بی‌آزار نیستند. آن‌ها همان قدر که می‌توانند دانای خوش‌زبان باشند و پند فراوان دهند، می‌توانند مروجان بی‌رحم خشونت و جهالت هم باشند!

قرن ما شاهد پدید آمدن گروه‌هایی افراطی است که وحشیگری‌های شان پشتوانه‌ای از کتاب‌هایی دارد که برای بی‌رحمی و ستم استدلال‌های به‌ظاهر فلسفی می‌سازند و آن‌ها را در دنیای امروز ترویج و توصیه می‌کنند. این مختصر درباره کتاب‌هایی است که ممکن است اثرات مخرب و ماندگار بر روان کودکان بگذارند.

مقدمه

در این سال‌ها، به رغم کم شدن شمارگان کتاب‌ها، هر روز با عنوان‌های متعددی از کتاب‌های تازه از چاپ درآمده روبه‌رو هستیم. برخی ناشران، برای ادامه زندگی حرفه‌ای خود به جای تجدید چاپ کتاب‌های خوب، مجبور به چاپ کتاب‌های تازه هستند (زیرا دایره مخاطبان و خریداران حرفه‌ای و همیشگی کتاب کمتر شده و ناشر برای نگاه داشتن مخاطبان خود مجبور به چاپ کتاب‌های تازه است) و همین موضوع راه نویسندگان ضعیف‌تر و کتاب‌سازهای تقلبی را هم به بازار کتاب باز کرده است. بنابراین، تعداد کتاب‌های بد به نسبت گذشته بیشتر شده است. این موضوع در مورد کتاب‌های کودک و نوجوان معضلی پیچیده‌تری است، زیرا تعدادی از مردم، حتی اگر خودشان کتاب نخوانند، برای کودکانشان کتاب می‌خرند. آن‌ها به هر حال کتاب خواندن را فضیلت می‌دانند و به مفید بودنش باور دارند؛ درست مثل اینکه اغلب دوست دارند فرزندانشان درسخوان و راستگو باشند، حتی اگر خودشان چنین نیستند. همین امر بازار کتاب‌های کودک و نوجوان را پررونق‌تر از سایر بخش‌های نشر کرده است. گواه این ادعا، بیشتر بودن شمارگان کتاب‌های کودک نسبت به کتاب‌های بزرگسال است. این موضوع، علاوه بر نیاز به تعدد عنوان‌های تازه، باعث شده بخش کودک و نوجوان در بازار نشر پرسودتر باشد که بالطبع کتاب‌سازی و سوءاستفاده از راه چاپ کتاب‌های بی‌کیفیت در آن هم بیشتر است. در این متن تلاش می‌کنیم برخی از کتاب‌هایی را که باید از برنامه مطالعه کودکان کنار گذاشته شوند، تا حد امکان، دسته‌بندی و معرفی کنیم.

خسته‌کننده و کسالت‌آور

خطرناک‌ترین کتاب‌ها به ظاهر بی‌آزارترین یا بی‌خاصیت‌ترین آن‌ها هستند! چرا؟ چون اگر پیامد اولین مواجهه‌های کودک با

کتاب، به جای ایجاد احساس لذت و سرگرمی، خستگی و کسالت باشد می‌توانید مطمئن باشید که کودک دیگر به میل خود به سراغ کتاب نخواهد رفت و ممکن است واقعاً برای همیشه بخت داشتن راهنمای خوبی مثل کتاب را از دست بدهد. بچه‌ها را، دست کم در اوایل کار، از کتاب‌هایی که صرفاً جنبه آموزشی دارند و یا داستان‌هایی که کند و خسته‌کننده‌اند دور نگه دارید. وادار کردن کودک به خواندن کتاب‌های خسته‌کننده‌ای که شما آن‌ها را فقط به‌خاطر مفیدبودن انتخاب کرده‌اید، درست مثل نگاه داشتن کودک در دالان دراز و تاریک و ملال‌آوری است که می‌دانید به باغ روشن و زیبای بزرگی می‌رسد، اما این دالان ممکن است برای همیشه کودک را از پا گذاشتن به آن باغ منصرف کند!

عادی‌کننده خشونت

متهم ردیف یک در این موضوع داستان‌های ترسناکی هستند که بر پایه صحنه‌ها و اتفاقات خشونت‌آمیز طراحی شده‌اند. البته داستان‌های ترسناک واقعاً خوبی هم داریم که خواندن آن‌ها از طریق هم‌ذات‌پنداری می‌تواند بی‌هیچ خطر واقعی برای کودک، تجربه مواجهه با موقعیت‌های بحرانی، شجاع بودن و یاری‌رسانی را فراهم کند، اما غالباً کتاب‌های ترسناک کتاب‌هایی بازاری هستند که ترس را می‌فروشند؛ ترسی بی‌دلیل و موهوم و غالباً آمیخته با خشونت.

از آن خطرناک‌تر، کتاب‌های به‌ظاهر بی‌گناه و رنگین و خوش‌ظاهری هستند که در میان داستان معمولی‌شان خشونت را امری روزمره و عادی جلوه می‌دهند. بیان ماجرای چوپانی که سگش را می‌زند یا پیرزنی که دم گربه‌اش را می‌چیند و امثال این کارها، هنگامی که در فضای داستان رفتاری معمولی تلقی می‌شود، عادی‌سازی خشونت است و به‌خصوص می‌تواند رفتارهای پرخاشگرانه و دگرآزارانه را تقویت کند.

تلقین و تثبیت‌کننده پیش‌فرض‌ها

این اسم‌ها را بخوانید و به اولین صفتی که به ذهنتان می‌آید توجه کنید: گرگ، خرس، روباه. معمولاً اولین صفتی که به ذهن ما می‌آید، این‌ها هستند: گرگ بدجنس، خرس شکمو، روباه مکار. گمان نمی‌کنم تعداد زیادی از ما با گرگ‌ها، خرس‌ها یا روباه‌ها از نزدیک برخورد کرده باشیم. پیش‌فرض‌های ما را داستان‌هایی ساخته‌اند که در کودکی خوانده‌ایم. اما این موضوع چه اهمیتی دارد؟

داشتن پیش‌فرض، ذهن ما را به قضاوت‌های شتابزده عادت می‌دهد. کودکی که ذهنش عادت کرده همه گرگ‌ها را بدجنس و همه روباه‌ها را مکار بداند، راحت‌تر در دام قضاوت علیه کسی

داستان‌های عامیانه و برانگیزندهٔ هنجارهای اجتماعی

اغلب قصه‌های عامیانه نه تنها برای سرگرمی، بلکه برای آموزش هنجارهای اجتماعی زمانهٔ خود به کودکان ساخته شده‌اند. این داستان‌ها شیرین و دوست‌داشتنی هستند و همچنان در میان کتاب‌های کودکان حضور پررنگی دارند. ولی نکتهٔ قابل تأمل اینجاست که طی زمان، برخی از این هنجارها تغییر کرده یا منسوخ شده‌اند اگرچه داستان‌ها هنوز تغییر نکرده‌اند. مثلاً خاله سوسکه داستانی برای آموزش هنجارهای زندگی خانوادگی به کودکان بوده است. به دختران می‌آموزد که همه مردان زن‌هایشان را کتک می‌زنند و آن‌ها بهتر است مردی را برای ازدواج انتخاب کنند که ملائم‌تر کتک بزند! به پسران نیز می‌آموزد که زنان مصرف کننده‌اند و تو باید آن‌ها را تأمین کنی و در عوض حق داری آن‌ها را کتک بزنی، اما زیاده‌روی نکن! خیلی از ما این داستان را از روی بازنویسی‌های متعدد آن برای کودکانمان خوانده‌ایم، در حالی که واقعاً و به شکل آگاهانه نمی‌خواهیم فرزندانمان را با چنین هنجارهایی بزرگ کنیم. پس در انتخاب داستان‌هایی از این دست، باید به هنجارهایی که به کودک آموزش می‌دهند، آگاه باشیم.

داستان‌های بازنویسی شده

ممکن است ما به فلان نویسندهٔ تازه اعتماد نکنیم یا نویسندگان جدید را کمتر بشناسیم یا بیسندیم. اما اسم بزرگانی چون سعدی، جامی و مولانا به راحتی می‌تواند ما را به خریدن بازنویسی‌های فراوان از آثار آن‌ها قانع کند. در این موارد، افزون بر آن که خطر افتادن به دام بازنویسی‌های پر اشتباه و بی کیفیت وجود دارد (که می‌تواند خواننده را برای تمام عمر از آثار بزرگ ادبیات فراری دهد)، انتخاب نامناسب داستان‌ها و نامتناسب بودن آن‌ها با ذهن و سن مخاطب خطرناک‌تر است.

این کتاب‌ها در اصل برای کودکان نوشته نشده‌اند، اغلب مضمون‌های آن‌ها برای کودکان مناسب نیست. داستان‌هایی که متضمن صحنه‌های اروتیک یا خشونت‌آمیز هستند و یا مناسبات ارباب - رعیتی و آقای - نوکری را عادی و پذیرفته شده نشان می‌دهند، متأسفانه در بازنویسی‌ها، با ظاهر کودکانه و تصویرهای کارتونی و رنگی، فراوان دیده می‌شوند. پس دیدن نام بزرگ فردوسی، جامی و نظامی بر جلد کتاب‌ها، به معنی مناسب بودن آن کتاب‌ها برای کودکان نیست.

در پایان نکتهٔ ظریفی باقی می‌ماند. اینکه اگر حتی کتاب فوق‌العاده‌ای را بدون در نظر گرفتن نیاز و پسند و علاقهٔ مخاطب انتخاب کنیم، او تجربهٔ مطالعهٔ موفق نخواهد داشت. پس حتی از میان کتاب‌های خوب هم ممکن است انتخاب‌های اشتباه صورت بگیرد و مخاطب را گریزان کند.

شکی نیست که آدمیزاد برای زندگی بهتر نیازمند دوستی با کتاب است، اما لطفاً مراقب این دوستان ناباب هم باشید!

می‌افتد که با او متفاوت است. برچسب زدن به گروهی از مردم، یکی از مصداق‌های همین موضوع است. اینکه مردم فلان شهر چنین‌اند یا عرب‌ها چنان‌اند و فارس‌ها چنین، شاید در دوران بی‌تنش صلح مشکل‌چندانی ایجاد نکند، اما در بزنگاه‌های تاریخی می‌تواند آتش جنگ‌های قومی، مذهبی یا نژادی را مشتعل کند. فردی که از کودکی تفاوت‌ها را شناخته و احترام به آن را آموخته باشد، به راحتی علیه گروه دیگر برانگیخته نخواهد شد.

تقسیم‌کنندهٔ جنسیت

کتاب‌هایی که در داستان یا بازی، توانایی خلق و رفتار خاصی را به یک جنس نسبت می‌دهند و دنیای کودکان را به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم می‌کنند، معمولاً آسیب‌شخصیتی عمیقی به کودک خواهند زد. یادمان باشد که هر مردی در روانش نیمه‌ای زنانه دارد و هر زنی نیمه‌ای مردانه. کودکان، به خصوص پیش از سن بلوغ، نیازمند رشد یافتن هر دو نیمه هستند تا پسران در بزرگسالی به مردانی با توانایی مهر ورزیدن، مراقبت کردن و همدلی تبدیل شوند و توانایی درک زنان را نیز داشته باشند (که یکی از مهم‌ترین نکته‌های پایداری زندگی خانوادگی است) و زنان نیازمند رشد نیمهٔ مردانه‌ای هستند که آن‌ها را قادر می‌سازد افرادی مستقل و کارآمد و منطقی، با توانایی استدلال و تصمیم‌گیری باشند و نیز بتوانند با مردان تعاملی انسانی و سازنده داشته باشند. این گونه کتاب‌ها امکان درک و شناخت و پرورش نیمهٔ دیگر شخصیت و روان کودکان را از آن‌ها سلب می‌کنند.

